

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، سال دوم، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۹

## بازتاب فرهنگ و شعر عربی در دیوان رکن الدین دعویدار قمی شاعر ذواللسانین (دهه‌های پایانی سده شش و آغازین سده هفت) \*

دکتر تورج زینی‌وند

استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه رازی کرمانشاه.

لیلا قلندرکی سلطانی

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه

### چکیده

شاعر ذواللسانین، ملک الشعراء، قاضی امام رکن الدین دعویدار قمی، در دهه‌های پایانی سده ششم و آغازین قرن هفتم هجری در قم می‌زیست. این فقیه و دانشمند فرزانه شیعی، در بیشتر سروده‌هایش، تحت تأثیر فرهنگ و شعر عربی قرار گرفته است. وی را تألیفات ارزشمندی بوده که از میان آن‌ها می‌توان به دیوانش اشاره نمود که آن را به فرمان حاکم زمانه‌اش «عزالدین یحیی»، گردآوری کرده است. دیوانش، آکنده از اشعار فارسی و عربی است. این شاعر ذواللسانین، چنان در سرودن اشعار عربی تواناست که بخش عظیمی از دیوانش، به قصاید عربی وی اختصاص دارد.

ویژگی بارز شعر او، تقلید است که در دیوانش جلوه‌گری می‌نماید؛ به طوری که قصاید عربی و فارسی را به سبک شعری شاعران عراق و دیگر پیشگامان شعر عربی و فارسی، به نیکویی سروده و همین مسأله، سبب شده که اندکی شعر وی از نوآوری و ابتکار، بی‌بهره بماند.

### واژگان کلیدی

رکن الدین دعویدار قمی، ذواللسانین، شعر عربی.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۲/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۹/۳  
نشانی پست الکترونیک نویسنده: t\_zinivand56@yahoo.com

## ۱- مقدمه

یکی از خاندان‌های علمی معروف ایران در سده ششم هجری، خاندان دعویدار قمی می‌باشد که از خاندان‌های بزرگ شیعه به شمار آمده و در قم از اعتبار فراوانی برخوردار بوده‌اند. این خاندان به دانش، زهد و تقوی مشهور بوده و پیشه قضاوت داشته‌اند (رک:محدث، ۱۳۶۵، مقدمه: ۹/ قزوینی، ۱۳۵۸: ۲۳۰).

رکن‌الدین در قم به دنیا آمد. در مورد تاریخ تولد و وفات او چندان سخنی در تذکره‌ها گفته نشده و بیشتر به اینکه او از شاعران قرن ششم و اوایل قرن هفتم بوده است، بسنده کرده‌اند؛ اما با توجه به تاریخ زندگی ممدوحان وی، سال تولد و وفات وی حدود ۵۴۰-۶۰۷ یا ۶۱۰ هـ.ق برآورد می‌شود. وی در دوره ادبی سبک عراقی همزمان با عصر اتابکان سلجوقی از حکومت‌های داخلی ایران و ناصرالدین‌الله خلیفه عباسی زندگی کرده است (محدث، ۱۳۶۵، مقدمه: ۵-۱۷-۱۸). شاعر ذواللسانین در دربار ممدوحان به سبب جایگاه والای ادبی، شاعر حکیم نام گرفت و مقام امیرالشعرایی یافت (ابن بابویه، ۱۳۶۶: ۱۸۸). او را نیز به عنوان «شاعر مدح» می‌شناسند؛ زیرا بخش اعظم دیوان وی، شامل مدح بزرگان دین، نقیبان قم و ری و پادشاهانی که هم مذهب او یا کسانی که حداقل نسبت به شیعیان بی‌آزار بودند، می‌باشد. شاعر ذواللسانین همانند دیگر شاعران، در انتخاب نام شعری اقدام می‌ورزد و «داعی» به معنی انگیزه را برای خویش برمی‌گزیند.

گرچه صاحبان تذکره‌های مختلف، رکن‌الدین را در نظم و نثر، استاد دانسته‌اند و آثاری به او نسبت داده‌اند، اما آنچه امروزه در آستان قدس رضوی مشهد به عنوان مجموعه شعری این شاعر در اختیار است، حدود ۳۵۰۰ بیت است که اندکی کمتر از یک سوم آن را اشعار عربی و نزدیک به ۲۲۰۰ بیت اشعار فارسی او را تشکیل می‌دهد که در سده یازده (۱۰۴۱م) نگارش یافته است. شاعر در آغاز دیوان، مقدمه‌ای به نثر عربی آکنده از ثنای عزالدین یحیی می‌آورد. افزون بر این، اشعاری از او در تذکره‌ها و مجموعه‌های دیگری چون «مونس الأحرار» جاجرومی (جاجرومی، ۱۳۵۰، ج: ۱: ۴۳۴-۴۳۵) درج شده که از آن‌ها استادی او

در سرودن قصاید به شیوه استادان پایان قرن ششم و آغاز قرن هفتم عراق آشکار است (هدایت، ۱۳۵۹، ج ۲: ۲۳۶/ صفا، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۴۶-۳۴۷).

رکن‌الدین، مانند دیگر شاعران مدیحه‌سرا به لحاظ اینکه قصیده متناسب مدح است، از این نوع قالب شعر استفاده کرده و توانایی خویش را در آن نشان می‌دهد، اما گاه از قالب شعری ترکیب‌بند و ترجیع‌بند و رباعی نیز بهره می‌گیرد.

رکن‌الدین در قصیده‌سرایی به پیروی از شاعران پیشین گرایش داشت تا آنجا که شعر فارسی او به معارضه با شاعران بزرگی چون امیری معزی (۵۴۲هـ) و کمال‌الدین اصفهانی (۶۳۵هـ) است و قصایدی بر وزن شعر شاعران یاد شده، سروده است و گاه در دیوان خود از شاعران بزرگ چون فلکی شروانی (۵۸۷هـ) و خاقانی (۵۹۵هـ) و... یاد می‌کند. این نشان می‌دهد که شاعر ما، با بزرگان شعر فارسی همگامی و همنشینی داشته و از شعر و ادب ایشان بهره‌ها برده است. در مورد شعر عربی او نیز همین تأثیرپذیری از شاعران متقدم به چشم می‌خورد و شدت تأثیرپذیری وی از ادبیات عرب به اندازه‌ای است که در مقدمه‌ای که خود شاعر به نثر عربی بر دیوان خویش نگاشته، به تضمین پرداخته است و از اشعار او، استنباط می‌گردد که کمتر به آفرینش معانی می‌پردازد و شعر او در عین سادگی و روانی، بر معانی تکراری شاعران عرب تکیه دارد. در شعر از فضل فروشی تا حدود زیادی خودداری کرده است و تنها به شعر و شاعری خویش افتخار می‌ورزد. آنچه بیش از همه در دیوان شاعر جلوه‌گری دارد، عفت کلام و تقوای بیانی شاعر است.

## ۲- اغراض شعری

### ۲-۱- مدح

#### ۲-۱-۱- مجد و بزرگی

ممدوح وی چون خورشید پر فروغ آسمان است که در صورت طلوع، دیگر

پادشاهان را نوری نماند:

پادشاهان جهان پیش تو، همچون انجمند

وانگهی هستی تو، ایشان را معلی آفتاب

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۱۱۸)

یا اینکه مانند خورشید تابان و دیگران چون ستارگان کم فروغ هستند:  
 الطُّودُ عِزًّا وَالْمُلُوكُ كَالرُّبَى وَالشَّمْسُ نُورًا وَهُمْ كَالنَّجْمِ

(همان: ۷۴)

(مفردات: الطود: کوه بلند/الربی: تپه)

نابغه ذیبانی (۱۸ هـ ق) نیز ممدوح خویش را به همین ویژگی می ستاید:  
 فَإِنَّكَ شَمْسٌ وَالْمُلُوكُ كَوَاكِبٌ إِذَا طَلَعَتْ لَمْ يُبْدَ مِنْهُنَّ كَوَكَبٌ

(الذیبانی، ۱۴۲۷: ۲۵)

بوصیری نیز همین مفهوم را دارد:

فَإِنَّهُ شَمْسٌ فَضَّلَ هُمْ كَوَاكِبَهَا يُظْهِرُنَّ أَنْوَارَهَا لِلنَّاسِ فِي الظُّلَمِ  
 (البوصیری، ۲۰۰۴: ۲۱۵)

### ۲-۱-۲- درایت و تدبیر ممدوح

به هنگام فراوانی مشکلات که تدبیر هیچ کس، جز تیزبینی و روشن فکری ممدوح (امین الدین) که از درایتی چون امام علی (ع) برخوردار است، کارساز نمی باشد، ممدوح وی دشواری ها را برطرف می نماید:

كَمْ مِنْ مُعْضَلٍ أَعْيَا الْبُرَايَا غَدًا يَدْعُو أَبَا حَسَنٍ عَلِيًّا  
 (دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۸۹)

(مفردات: اعیاه: او را ناتوان نمود)

اشاره به این ضرب المثل معروف و گفته عمرین خطاب دارد که در آن به درایت و شایستگی امام علی (ع) در حل دشواری ها اشاره نموده است:

«قَضِيَّةٌ وَلَا أَبَا حَسَنٍ فِيهَا»

### ۲-۱-۳- شجاعت و دلاوری

تکیه گاه ممدوح فقط سپاهیان و هنر رزمی آن ها نیست، بلکه همت و دلاوری رمز پیروزی اوست:

گر خود نباشد آلا، بیش از قضاش، هیبت و خود ندارد آلا، بیش از ستاره، لشکر  
 (دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۹۹)

ممدوح ابوتمام نیز همین ویژگی را دارد:

لَوْ لَمْ يَفُذْ جَحْفَلًا يَوْمَ الْوَعَى لَعَدَا مِنْ نَفْسِهِ وَخَدَهَا فِي جَحْفَلٍ لَجِبٍ  
(أبو تمام، ۱۴۱۳، ج ۱: ۴۲)

( مفردات: جَحْفَلٌ لَجِبٌ: ارتش انبوه)

### ۲-۱-۴- همّت و اراده

ممدوح وی فقط به تلاش و نوک نیزه و تیزی شمشیر اعتقاد داشته و کلید فتوحات را در شمشیر و دیگر ابزار جنگی و لشکر کشی می‌داند:

چو همّتش کند آهنگ دفع حادثه‌ای که کس ز غایت زرقی ندید پایانش  
چه اعتماد کند بر سعادت انجم چه التفات نماید به چرخ و دورانش  
جهان به تیغ ستانی به تازیانه دهی برین صفت بود آیین و رسم پادشهی

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۱۰۴)

ابوتمام نیز بی‌اعتقادی ممدوح به طالع‌بینی و اهتمام به همّت و تلاش را می‌ستاید و باور او را چنین بازگو می‌کند:

وَأَلْعَمُ فِي شُهْبِ الْأَرْمَاحِ لَامِعَةً بَيْنَ الْخَمِيسِينَ لَا فِي السَّبْعَةِ الشُّهْبِ  
تَخْرُصًا وَأَحَادِيثًا مُلْفَقَةً لَيْسَتْ بِنَبْعٍ إِذَا عُدَّتْ وَلَا غَرَبٍ

(ابوتمام، ۱۴۱۳، ج ۱: ۳۳)

( مفردات: شهب: شهاب در اینجا به معنی درخشندگی است. تَخْرُصُ: دروغ. مُلْفَقَةٌ: آمیخته با دروغ و باطل. نَبْعٌ: منبع. غَرَبٌ: سخنان بی‌اساس و بی‌پایه.)  
نظر به پیروزی از راه رزم و لشکر کشی و بی‌توجهی به خرافات و طالع‌بینی، نقطه اشتراک دو بیت است.

### ۲-۱-۵- اصالت و نجابت ممدوح

ممدوح (صدر فخرالدین علی) نیز به مانند نیاکانش، مثل ستارگان، در آسمان مجد و بزرگی می‌درخشند:

هم از طریق حسب، هم ز روی اصل و نسب منیر و عالی، چون مهر آسمان آمد  
(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۱۰۹)

بنابراین، ممدوح (مکین‌الدین) به مجدی رسیده است که هیچ کس توان رسیدن به آن را ندارد:

حَاَزَ الْكَمَالَ فِي الْعُلَى حَتَّى غَدَا عَنْ شَاوِهِ يُقَصِّرُهُ كُلُّ كَامِلٍ

(همان: ۴۴)

(مفردات: الشاؤ: نهایت، غایت.)

بوصیری نیز همین مفاهیم و کلمات را در دیوان خویش گنجانیده است:

سَادَ الرَّجَالُ فَصَصَّرَتْ عَنْ شَاوِهِ هِمَمُ الْمُؤَوَّبِ لِلْعُلَا وَالْمُسْتَدِّ

(البوصیری، ۲۰۰۴: ۱۹۵)

(مفردات: الْمُؤَوَّب: انسان قدرتمند و تلاشگر / الْمُسْتَدِّ: انسان توانا)

وجه اشتراک مضمون دو بیت، کمال ممدوح و ناتوانی دیگران از رسیدن به

مراتب ممدوحان است.

## ۲-۲-۲- غزل

### ۲-۲-۱- صورت و گیسوان معشوق

رکن‌الدین، می‌گوید: گیسوان بلند محبوب به سان شاخه درخت می‌باشد، آن را صورتی سفید چون نقره، احاطه کرده، انگار که خورشید دست در دامان شب گذاشته است:

و مُحِيطِ فَرَعٍ بِاللُّجَيْنِ كَأَنَّهُ أَلْقَتْ ذِكَاءً يَمِينُهَا فِي كَافِرٍ

(دعویدار قمی ۱۳۶۵: ۴۶)

(مفردات: ذکاء: شعله آتش، در اینجا منظور خورشید است / یَمِينُ: دست

راست / کافر: پوشنده، در اینجا منظور شب است؛ زیرا شب، راه‌ها را تاریک و پیدا کردن آن را، مشکل می‌سازد.)

این توصیف، تقلید از شعر مشهور لبیدبن ربیع، شاعر جاهلی است:

حَتَّى إِذَا أَلْقَتْ يَدَا فِي كَافِرٍ وَ أَجَنَّ عَوْرَاتِ الثُّغُورِ ظَلَامُهَا

(لبیدبن ربیعة، ۱۴۱۴: ۲۳۱)

(مفردات: أَلْقَتْ: انداخت، مرجع ضمیر «هی» مستتر، خورشید در بیت های قبل

است. عَوْرَات: عیوب، در اینجا منظور کمینگاه و مخفی‌گاه است.)

### ۲-۲-۲- دهان و دندان معشوق

شاعر در بیت زیر، حالت دهان معشوق را به گل بابونه‌ای تشبیه می‌کند که در

داخل تپه‌ای شنی و مرطوب روییده باشد:

و تَبْكِيهَا دَمًا حَتَّى تَرَاهَا تَبَسَّمَ عَنْ نُغُورِ كَأَلْفِ أَحْيِ

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۴۹)

همین مفهوم در شعر طرفه بن عبد (۶۰ ق.هـ) نیز دیده می‌شود:

بَادِنٌ تَجْلُو إِذَا مَا ابْتَسَمَتْ عَنْ شَتِيَّتِ كَأَفَاحِ الرَّمْلِ، عُرٌّ

(طرفه بن عبد، ۱۴۱۱: ۸۳)

(مفردات: بادن: فربه / شتیت: پراکنده / أفاح: گل بابونه / العر: پیشانی سفید.)

### ۲-۲-۳- فراق محبوب

در شعر زیر دیده می‌شود که هرگاه عاشق، سلام خویش را بر دوش شانه‌های باد صبا می‌گذارد تا جهت نثار به معشوقه روانه دیار او کند، اشک از دیدگانش جاری گشته، تا آنجا که حمایل شمشیرش از شدت گریستن خیس می‌گردد:

و لَا الصَّبَا حَمَلَتْهُ تَحِيَّةٌ إِلَّا وَ بَلِّ مِدْمَعِي حَمَائِلِي

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۴۵)

به نظر می‌رسد شاعر در این توصیف به شعر امرؤ القیس توجه داشته است.:

فَفَاضَتْ دُمُوعُ الْعَيْنِ مِنْ صَبَابَةٍ عَلَى النَّحْرِ حَتَّى بَلِّ دَمْعِي مَحْمَلِي

(امرؤ القیس، بی تا: ۳۲)

### ۲-۳- باده‌سرایی

رکن‌الدین گاه از سر تفنن به وصف زیبایی ساقی که جام می‌را در بین حاضران می‌گرداند، می‌پردازد که سیمای نورانی او همه جا را منور کرده است:

يَطُوفُ بِكَاسِهَا بَدْرٌ ظُلُومٌ بَغْرَةٌ وَجْهُهُ يَجْلُو الظُّلَامَا

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۸۴)

(مفردات: يطوف: به گردش در می‌آورد / ظلوم: تاریکی / يجلو الظلاما:

تاریکی را از بین می‌برد.)

شاعر در این ابیات به تقلید فرهنگ عربی و با مهارت ویژه‌ای، مجلسی را به تصویر کشیده است که باده پرستان شراب را با دست ساقی زیبارو می‌نوشند. به عنوان نمونه، ابن‌الساعاتی (۵۵۳ هـ ق) (رک: الزرکلی، ۱۹۹۰ م، ج ۱: ۱۷۵) نیز در

وصف زیبایی ساقی، وی را به ماهی تشبیه نموده که در تاریکی درخشیده و باده درخشانی چون ستاره به دست دارد:

وَ كَأَنَّمَا السَّاقِي يَطُوفُ بِكَأْسِهِ بِدَرُّ الدُّجَى فِي الْكَفِّ مِنْهُ كَوَكَبُ

(الاربلی، ۱۹۸۴، ج ۱: ۸۵)

شاید هم، اقتباسی از این آیه قرآنی باشد: (يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ) (طور/۲۴).

## ۲-۴- وصف

شاعر می گوید که صبح پرده و حجابی بر ما انداخت که از پس آن، راه گم شده نمایان می شود:

فَقَدْ أَرَخَى الصَّبَاحُ لَنَا سُدُولًا تَشْفُ وَرَاءَهَا فَقَدَ الصَّلَاحِ

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۴۸)

( مفردات: ارخی: پرده انداخت / سُدُولًا: پرده / تَشْفُ: آشکار می کند /

فَقَدَ الصَّلَاحِ: گمراهی.)

امرؤالقیس این مفهوم را در وصف شب می سراید:

وَ لَيْلٍ كَمَوْجِ الْبَحْرِ أَرَخَى سُدُولَهُ عَلَى بَأْنَوعِ الْهُمُومِ لِيَتَبَلَى

(امرؤالقیس، بی تا: ۴۸)

## ۲-۵- فخر

رکن الدین در قصیده‌ای که در غرض مدح مؤید الدین، سروده است، واژگان اشعارش را چون مرواریدی می داند که به زیبایی در کنار هم چیده شده‌اند:

همه لطایف لفظش چو عقده‌های لثالی

همه معانی نیکوش چون جواهر مخزون

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۱۲۸)

این بیت برگردان این شعر بوصیری است که می گوید: کلماتم به سان

مروارید، در صدف دهانم پنهان است:

كَأَنَّمَا اللُّؤْلُؤُ الْمَكْنُونُ فِي صَدْفٍ مِنْ مَعْدِنِي مُنْطِقٍ مِنْهُ وَمَبْتَسَمِ

(البوصیری، ۲۰۰۴: ۲۱۵)



## ۱-۶- هجا

شاعر در بیانی هجوگونه بر این باور است که هر کس کلماتی را در کنار همدیگر ردیف کند، شایسته نام شاعری نیست:

مثال شعر من و دیگران به مدحت تو      مثال شعله خورشید بخش و نور سهاست  
نه هر که او سخنانی فراهم آورده      به سلک نظم در آورد زمره شعراست  
(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۱۷۲)

این شعر رکن‌الدین، یادآور میمیه معروف متنبی در عتاب سیف‌الدوله حمدانی است؛ آنجا که وی دیگر شاعران را به ناتوانی در سرودن شعر وصف نموده و از اینکه سیف-الدوله به ایشان اجازه هنرنمایی داده، وی را مورد سرزنش قرار می‌دهد:

بِأَيِّ لَفْظٍ تَقُولُ الشُّعْرَ زَعْنَفَةً      تَجُوزُ عِنْدَكَ لَا عُرْبٌ وَلَا عَجْمٌ

(المتنبی، ۱۴۲۵: ۲۶۳)

( مفردات: زَعْنَفَةً: بال ماهی. در اینجا منظور آدم بی‌ارزش و بی‌هنر است.)

## ۲-۷- رثا

شاعر در بیت زیر عقیده دارد که ریشه‌های عزت و بزرگی پس از مرگ ممدوح (شرف‌الدین یحیی)، از این دنیا رخت بر بسته‌اند و در دنیا خشکیده‌اند:

ای بزرگی و شرف را اصل و فرع      چون تو رفتی این و آن بدرود باد

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۱۶۴)

ابوتمام نیز در رثای محمدبن حمید الطوسی، بر همین اعتقاد است:

إِذَا شَجَرَاتُ الْعُرْفِ جُدَّتْ أَصُولُهَا      فَفِي أَيِّ فَرْعٍ يُوجَدُ الْوَرَقُ النَّضْرُ

(ابوتمام، ۱۴۱۳، ج ۲: ۲۱۹)

( مفردات: جُدَّتْ: شکسته شود، بریده شود/ أَصُولُهَا: ریشه‌هایش/ الْفَرْعُ: شاخه/ النَّضْرُ

ج النَّضْرَةُ: زیبا و تازه).

## ۲-۸- حکمت

شگفتی نیست که اخلاق ممدوح (مؤیدالدین) به سان شمیم دنواز گلی است که آن

برای همگان خوشایند است و در کرامت و بزرگی چون «أخزم» است:

لَا غَرَوْا إِنْ رَاقَ الْوَرَىٰ أَخْلَاقُهُ      فَإِنَّهَا شَنْشَةٌ مِنْ أَخْزَمِ

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۷۵)

نام «أخزم» نیز در این شعر ابن قلاقس (۵۶۷ ه.ق) آمده است؛ آنجا که از مخاطبش می‌خواهد که از سرزنش وی دست بردارد؛ زیرا این خوی او در فطرتش استوار گردیده است:

فَحَلَّ عَنْ عَتَبِكَ لِي إِنَّهَا شَسْنَنَةٌ تُعْرِفُ مِنْ أَخْزَمِ

(ابن قلاقس، ۱۴۰۸: ۵۲۳)

(مفردات: خَلَّ: ترک کن.)

«شَسْنَنَةٌ تُعْرِفُ مِنْ أَخْزَمِ» مثلی است که هر گاه بین دو چیز شباهتی ذاتی و فطری وجود داشته باشد، آن را بر زبان می‌رانند؛ یعنی حاتم طایی در طبیعت مثل نیاکان خویش چون أخزم است (المیدانی، ۲۰۰۳، ج ۱: ۳۹۲).

شاعران همواره شرف و عزت واقعی را در ممدوح‌هایشان (مویدالدین) ارثی می‌دانند و اجدادشان را انسان‌های بزرگی بر می‌شمارند:

شَرَفٌ عِصَامِيٌّ لَمْ يَكُنْ قَدْ ضَمَّهُ مَجْدًا تَوَارَثَ كَابِرًا عَنْ كَابِرِ

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۴۷)

بیت بالا، از مثل «نَفْسٌ عِصَامٌ سَوَدَتْ عِصَامًا» گرفته شده است. «عصام بن شهر» پرده‌دار «نعمان بن منذر» در تیزهوشی و تلاش زبانزد همگان بود (المیدانی، ۲۰۰۳، ج ۲: ۳۴۵).

نام این شخصیت در این شعر نابغه ذبیانی نیز آمده است:

فَأِنِّي لَأُأَلِّمُ عَلَى دُخُولِ وَلَكِنْ مَا وَرَاءَ كَيْ يَا عِصَامُ

(نابغه‌الذبیانی، ۱۴۲۷: ۱۶۹)

### ۳- تحلیل تطبیقی مضامین شعری رکن‌الدین با شعر عربی

#### ۳-۱- نکوهش دنیا، ملامتگران و... (شکوا بیه)

شاعر در خطاب به ممدوح (معین‌الدین) می‌گوید: مال دنیا دوامی ندارد؛ اما نام نیک

بهترین توشه اخروی انسان است:

وَالْمَالُ غَادٍ لَا يَدُومُ وَرَائِحٌ لَكِنَّ ذِكْرَ الْمَرْءِ خَيْرٌ ذَخَائِرِ

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۴۸)

همین مفهوم و برخی از الفاظ آن در این شعر حاتم طایی (۴۶ق.ه)، نیز آمده است:

أَمْاوِيٌّ إِنَّ الْمَالَ غَادٍ وَرَائِحٌ وَيَبْقَى مِنَ الْمَالِ الْأَحَادِيثُ وَالذُّكْرُ

(حاتم الطایی، بی تا: ۵۰)

( مفردات: مَآوِی: منادای مرخم از مأویۀ، نام معشوقه حاتم طایی است (الفاخوری، ۱۳۸۰: ۱۲۸).

یا در بیت زیر عقیده دارد که اگر شماتت کننده وی در عشق پاک به او منصف بود و ذره‌ای از رنجی که ایشان در ره عشق کشیده است، تحمل می‌کرد، از این کار بی‌فایده خویش منصرف می‌گشت:

وَلَأَنْتُمْ لَأَمْنِي فِيهَا وَعَنْفَنِي      وَوُعَايِي الَّذِي عَايَنْتُمْ لَمْ يَلْمُ

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۵۲)

( مفردات: عَنَف: ظلم و بدرفتاری کرد.)

این مضمون، در شعر بوصیری نیز چنین آمده است:

يَا لَأَنَّمِي فِي الْهُوَى الْعُذْرِي مَعْدِرَةٌ      مِنِّي إِلَيْكَ وَ لَوْ أَنْصَفْتُ لَمْ تَلْمُ

(البوصیری، ۲۰۰۴: ۱۲۲)

وی درباره وضعیّت نابه سامان عهد ممدوح (امین الدین) اینگونه شکوه نموده است: در این زمانۀ سفله پرور انسان‌هایی ادعای فضل می‌کنند که اندرونشان خالی از هنر بوده؛ اما به کامرانی و قدرت رسیده و برای خود جایگاه والایی را انتظار دارند:

فَكَمْ مِنْ مُدَّعٍ مَا لَيْسَ فِيهِ      يَرُومُ لِنَفْسِهِ دَرَجًا عَلِيًّا

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۸۹)

در عصر ابوالعلاء معری انسان‌های بی‌بهره از علم ادعای بزرگی نموده‌اند، حال آنکه انسان‌های فاضل از جایگاه واقعی خود به دور بوده‌اند:

فَوَا عَجَبًا كَمْ يَدَّعِي الْفُضْلَ نَاقِصٌ      وَوَا أَسْفَا كَمْ يُظْهِرُ النَّقْصَ فَاضِلٌ

(المعری، بی‌تا: ۵۷)

### ۳-۲- وفاداری و پابندی به عهد و پیمان

شاعر پیروان ممدوح (وزیر نصیرالدین) را اطمینان خاطر می‌دهد که به بهترین ریسمان متصل شده‌اند و فریاد می‌زند: ای که به ریسمان عشق او پناهنده شده‌ای! همانا به ریسمانی ناگستنی چنگ زده‌ای:

يَا مَنْ بِحَبْلِ هَوَاهُ صَارَ مُعْتَصِمًا      قَدْ اِعْتَصَمْتَ بِحَبْلِ غَيْرِ مُنْصَرِمٍ

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۵۳)

( مفردات : غَيْرِ مُنْصَرَمٍ : جدا نشدنی.)

اینکه ریسمان بندگی ممدوح (مظفرالدین اوزبک) رشته اتصال محکمی است، در شعر فارسی وی نیز موجود است:

بندگی در گهت جبل متین آمدست نیست به گیتی دگر بهتر از آن معتصم

(همان: ۱۰۲)

بوصیری این تعبیر را در نعت خاندان پیامبر (ص) به کار برده است :

دَعَا إِلَى اللَّهِ فَالْمُسْتَمْسِكُونَ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ بِحَبْلِ غَيْرِ مُنْفَصِمٍ

(البوصیری، ۲۰۰۴م: ۲۱۴)

### ۳-۳- عتاب ممدوح

شاعر یک عمر را در راه رسیدن به وعده‌های ممدوحی (مظفرالدین) که وعده‌های خود را به مرحله عمل نمی‌رساند، به سر می‌برد:

دادی زمان که یک شب کامی دهم دلم را

جانم رسید بر لب زین وعده‌های بی‌بر

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۹۷)

متنبی نیز اینگونه از کافور گلایه می‌کند که ثروت و دارایی من، فقط

وعده‌های او است و هیچ گاه به من صله‌ای نمی‌رساند:

أَمْسَيْتُ أَرْوَحَ مُثْرٍ خَازِنًا وَ يَدًا أَنَا الْغَنِيُّ وَ أَمْوَالِي الْمَوَاعِيدُ

(المتنبی، ۱۴۲۵: ۳۹۳)

( مفردات: أَرْوَحَ: راحت‌ترین. / الْمَوَاعِيدُ: وعده و قول دادن.)

### ۴- اسلوب شعری رکن‌الدین و ساختارهای شعری عرب

#### ۴-۱- چهارچوب قصیده

#### ۴-۱-۱- شروع قصاید با تشبیب و وقوف بر اطلال و دمن

شاعر ذواللسانین در حالی که افسوس‌وار از گذشت زمان سخن می‌راند،

سلامی بر آن سرزمین به جای مانده از معشوقه می‌فرستد و آرزو می‌کند که عاشق

مخلصی چون او از بیماری و رنج عشق بهبودی یابد:

قَفَا نُسَلِّمُ عَلَي رَّبِّعِ بَدِي سَلَمٍ عَسَى سَلِيمُ الْهُوَى يَنْجُو مِنَ السَّقَمِ

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۵۱)

درود بر خرابه‌های باقی مانده از معشوقه که خاطرات گذشته در دیار یار را به ذهن ابوتمام تداعی می‌کند:

سَلِّمُ عَلَي الرَّبِّعِ مِنْ سَلَمِي بَدِي سَلَمٍ عَلَيهِ وَسَمٌ مِنَ الْاَيَّامِ وَالْقَدَمِ

(ابوتمام، ۱۴۱۳، ج ۲: ۹۰)

( مفردات: الربيع : منزلگاه بهاری/الوسم : علامت.)

#### ۴-۱-۲- حسن ختام

رکن‌الدین پایان قصاید را با آرزوی عمر هزار ساله و تسلط سلطان بر سراسر کره زمین می‌آراید. وی دعای آخر قصیده را گاه از قرآن و گاهی از شعر شاعران عرب اقتباس می‌کند.

پروردگار جهانیان با وجود کینه دشمنان به تو (امین‌الدین) زندگی رضایت

بخشی ببخشاید:

حَبَاكَ اللهُ رَبُّ الْخَلْقِ طُرّاً عَلَى رَغَمِ الْعَدَى عَيْشاً رَضِيّاً

(همان: ۹۱)

در مصراع اول آیه زیر طنین انداز است:

(أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (فاتحه/۲)

او در جنت نعیم، خوش زندگی می‌کند:

(فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ) (حاقه/۲۱).

#### ۴-۲- تقلید و نوآوری

وی مضامین شعر شنفری را که در قالب قصه بیان شده است، در قالب تغزل در قصیده خویش می‌آورد. شاعر به سان شنفری شب‌های تیره خویش را در کنار شمشیر برآن و کمان بلند سپری نموده است:

يَا رَبِّ لَيْلٍ لَأَيْلٍ طَرَقَتْهَا عَضْبِي رَفِيقِي وَخَفِيرِي ذَابِلِي

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۴۳)

( مفردات: لَيْلٍ لَّائِلٍ: لائِل تاکید لیل به معنی شب بسیار تاریک، شب طولانی. / طَرَقَتْهَا: شبانه به سوی او رفتم / عَضِبَ: شمشیر تیز / خَفِيرٌ: نگهبان / ذَابِلٌ: نیزه.)

شغری را سه دوست است: قلب شجاع، شمشیر تیز و کمانی بلند:

ثَلَاثَةٌ أَصْحَابُ فُؤَادٍ مُّشِيعٌ وَأَيُّضٌ إِصْلِيْتُ وَصَفْرَاءُ عَيْطَلٌ

(الشغری، ۱۴۱۷: ۶۰)

(مفردات: إِصْلِيْتُ: تیز / عَيْطَلٌ: بلند.)

رکن الدین بهترین و زیباترین سلام‌ها را به ممدوح (مکین الدین) تقدیم می‌کند، سلامی به دلنوازی رایحه گل خزامی که در هوا آکنده است:

سَلَامٌ مِّثْلُ أَنْفَاسِ الْخُزَامِيِّ يَفُضُّ خِتَامَهَا رِيحَ النَّعَامِيِّ

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۸۴)

(مفردات: الْخِتَامُ: سرپوش / فَضٌّ يَفُضُّ فِضًّا: می‌شکند / الْخُزَامِيُّ و النَّعَامِيُّ: نام دو گل است.). نکته جالب در این بیت از شاعر ما این است که هیچ شاعر متقدم عرب و فارسی، سلامی با این ترکیب کلمات به دیگری نثار نکرده است و این بیت از نظر ترکیب الفاظ از آن اوست و جالب تر اینکه در دیوان شاعر عرب، دخیل الحجامی (۱۲۸۵ هـ) که حیاتش بعد از حیات این شاعر ایرانی است، دیده می‌شود:

سَلَامٌ مِّثْلُ أَنْفَاسِ الْخُزَامِيِّ يَضُوعٌ شَدًّا بِأَذْيَالِ النَّعَامِيِّ

(الموسوعة الشعرية)

(مفردات يَضُوعٌ: پخش می‌شود / شَدًّا: رایحه.)

### ۴-۳- اسطوره در شعر رکن الدین

ممدوح (نصرة الاسلام ايلقفت) در روز بزم چون حاتم طایی سخی و بخشنده و در روز رزم مثل رستم ابراز اندام می‌کند:

بوده به وقت سخا، حاتم طایی رهیش گشته به روز وغا، رستم یل چاکرش

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۱۲۰)

حاتم طایی، سمبل جود و سخا، از شخصیت‌های عرب و رستم، نماد قدرت از شخصیت‌های شاهنامه فردوسی است.

#### ۴-۴- اسلوب ملمع و کاربرد ترکیب‌های عربی

استفاده از اسلوب ملمع و واژگان و تعبیرهای شعر و فرهنگ عربی در شعر فارسی او که از ویژگی‌های زمانه وی بوده است، امری آشکار است. بهشت برین بر تو (عزّ الدّین یحیی) گوارا باد، اگر مشکلات انسان دردمند را رفع کنی:

درد دل خسته را دوا کن      طُوبَى لَكَ إِن فَعَلْتَ طُوبَى

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۱۱۲)

گاه سبک وی در شعر ملمع بدین گونه است که یک بیت را به فارسی و در دیگر بیت، ترجمه آن را به زبان عربی می‌آورد:

ای عالم از عدل تو پر، دریای فضلت پر ز درّ

هم شاخ شرک از تن بیر، هم بیخ کفر از بن بکن

جَاوَزْتَ فِي الْعِزِّ الْمَدَى، فَأَغْلَظُ عَلَى قَهْرِ الْعَدَى

أَفْنَاهُمْ كَأْسَ الرَّدَى، فَأَقْلِبُ لَهُمْ ظَهْرَ الْمَجْنِ

(همان: ۳۱)

(مفردات: أَفْنَاهُمْ كَأْسَ الرَّدَى: با نوشاندن جام مرگ آن‌ها را نابود کن / الْمَجْنِ: سپر.)  
رکن‌الدین آرزو می‌کند بر سرزمین «اللوی» باران بیارد و آن روزگاران دلنشین و ای کاش آن روزها دوباره زنده شوند:

وَبِاللَّوَى سَقِيًّا لِأَيَّامِ اللَّوَى      لَمَّا إِلْتَقَيْنَا لَيْتَهَا رَوَّاجِعُ

(همان: ۶۵)

اسلوب «سَقِيًّا...» و روزگار دلدادگی گذشته و بهره‌مندی از لهُو و لعب در شعر ابن‌الرّومی چنین آمده است:

سَقِيًّا لِأَيَّامِ خَلَّتْ إِذْ لَمْ أَقُلْ      سَقِيًّا لِأَيَّامِ خَلَّتْ وَعُصُورُ

(ابن‌الرّومی، ۱۴۱۵، ج ۲: ۱۶۵)

(مفردات: خَلَّتْ: سپری شد.)

#### ۴-۶- اقتباس

## ۴-۶-۱- اقتباس لفظی از شعر عرب

شاعر در بیت زیر بر این باور است که همه مردمان، ممدوح پاک سیرت (عزالدین یحیی) را در فتوحات و لشکرکشی یاری می کنند؛ چرا که ایمان دارند که جز با نیت خدایی گام بر نمی دارد و هدفش، طمع ورزی و قدرت طلبی نیست:

نَصْرٌ إِذَا بَدَأَ عَمَّتْ فَوَائِدُهُ حَتَّى يُشَارِكُ فِيهِ الْبَدْوُ وَالْحَضَرُ

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۵۰)

ابوتمام نیز می گوید: هرگاه ما بزرگی را از دست می دهیم، همه در غم آن فقید که دارای خدمات ارزنده و شایسته ای بوده، شریک می شوند:

كَذَلِكَ مَا نَفَكْتُ نَفَقَةً هَالِكًا يُشَارِكُنَا فِي فَقْدِهِ الْبَدْوُ وَالْحَضَرُ

(ابوتمام، ۱۴۱۳، ج ۲: ۲۲۰)

## ۴-۶-۲- اقتباس لفظی و معنایی

شاعر از دوستانش می خواهد: ای دوستان! مرا شرابی بنوشانید که غم بی توجهی ممدوح (شرف الدین علی) را از غمکده دلم بزدايد:

يَا خَلِيلِي اسْقِيَانِي قَهْوَةً مَا اِلْتَقَاهَا اَلْهَمَّ اِلَّا خَسَفَا

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۱۷۹)

ابن معتز (۲۹۶هـ) نیز چنین سروده است: ای دوستان! مرا شرابی بنوشانید که در دفع دردهای درونی مؤثر باشد:

يَا خَلِيلِي اسْقِيَانِي قَهْوَةً ذَاتَ حُمِيَا

(ابن المعتز، ۱۴۲۴، ج ۲: ۲۸۰)

(مفردات: حُمِيَا: تند و تیز.)

## ۴-۶-۳- تضمین یا اقتباس کامل

از این نوع اقتباس، تنها دو بیت در مقدمه ای که رکن الدین به نثر عربی بر دیوان خویش نگاشته موجود است. ممدوح در هر سرزمینی پرتو افکنی می کند و مثل باد در خشکی و دریا می وزد (آثار خیر و برکت او به همگان می رسد):



فَسَارَ مَسِيرَ الشَّمْسِ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ وَهَبَّ هُبُوبَ الرِّيحِ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ  
(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۳۸)

این اقتباس کامل را از شعر علی‌بن‌الجهم (۲۴۹هـ.ق)، شاعر عرب عصر عباسی انجام داده است:

فَسَارَ مَسِيرَ الشَّمْسِ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ وَهَبَّ هُبُوبَ الرِّيحِ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ  
(ابن‌الجهم، ۱۴۱۱: ۱۲۰)

#### ۴-۶-۴-۴- اقتباس از قرآن کریم و حدیث شریف

#### ۴-۶-۴-۱- اقتباس لفظی (اقتباس کامل و شبه کامل)

رکن‌الدین ادعا می‌کند که هر چیزی در این دنیا زوال و نابودی بر آن سایه افکنده است، اما آنچه پایان‌ناپذیر می‌باشد، فضیلت‌های ممدوح (ربیب‌الدین) است که در حصر نمی‌گنجد:

يَا أَيُّهَا الصِّدْرُ الْكَبِيرُ الَّذِي ذُكِرَ عَلَيْهِ مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ  
(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۳۸)

قرآن کریم، نعمت‌های بهشتی را بی‌پایان، معرفی می‌کند:

(إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ) (ص/ ۵۴).

#### ۴-۶-۴-۲- اقتباس معنایی

شاعر در آغاز قصیده اش به خدایی که آسمان‌ها را بدون ستون آفریده، سوگند یاد می‌کند:

بدان خدای که هر دم به شکر نعمت او زبان علم تر و کام عقل شیرین است  
به لطف صنع برآورد بی ستون قصری که قصر خسرو آنجم نه قصر شیرین است  
(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۱۹۴)

(مفردات: منظور از «بی ستون قصری» و «قصر خسرو آنجم» آسمان است.)

در آن به مفهوم این آیه شریفه اشاره نموده است:

(اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ) (رعد/ ۲).

#### ۴-۶-۴-۳- اقتباس واژگانی

شاعر در بیت زیر، سرزنشگر ممدوح (مکین الدین) را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: ای که تو او را به خاطر بخشش‌های بسیارش مورد سرزنش قرار می‌دهی، بدان که سخاوت با خون او عجین گشته و تو امرسخت و عجیبی (بخل) را از او انتظار داری!

أَعَاذِلُهُ عَلَىٰ بَذْلِ الْعَطَايَا لَقَدْ كَلَّفْتَهُ شَيْئًا فَرِيًّا

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۹۰)

(مفردات: کَلَّفْتَهُ: آن را تحمیل کردی، آن را مکلف کردی. / فَرِيًّا: عجیب و شگفت آور.)

مشرکان به هنگام مشاهده حضرت عیسی (ع) به حضرت مریم (ع) گفتند: ای مریم کار عجیب و بدی را مرتکب شدی! (لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا) (مریم/۲۷).

#### ۴-۷- تلمیح

در جنگ بسیاری لشکر دشمن، سبب ترس، در دل لشکریان ممدوح (س) نگردد، همانطور که بسیاری سپاه ابرهه، ضرری به کعبه نرسانید:

ز بسیاری خصم و انبوه پیل زبانی نباشد به بیت الحرم

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۱۷۰)

یا در این ابیات، بر این باور است که سخن چینی حاسدان سبب شده است که ممدوح، شاعری توانا چون وی را با شاعران ناتوان و سست مایه، مساوی بداند:

چه نسبت بود حاسدان را به تو کسی فربھی چون شمارد ورم

به یزدان پناه و ورا یار گیر که آنجا توان یافت لطف و کرم

تو را باد از لطف یزدان سلاح تو را باد ز اقبال خیل و حشم

(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۱۷۹)

به شکواییه معروف متنبی اشاره می‌کند که شاعر در آن بر این باور است که هرچند دوری از شخص بزرگی چون سیف الدوله برایش ناگوار است؛ اما چاره‌ای جز این ندارد؛ زیرا وی بین متنبی و انسان‌های ناتوان و شاعرنا تفاوتی قایل نمی‌شوند:

يَا مَنْ يَعِزُّ عَلَيْنَا أَنْ نُفَارِقَهُمْ وَجَدْنَا كُلَّ شَيْءٍ بَعْدَكُمْ عَدَمٌ

أَعِيدُهَا نَظْرَاتٍ مِنْكَ صَادِقَةً      أَنْ تَحْسَبَ الشَّحْمَ فِيمَنْ شَحْمُهُ وَرَمٌ  
(المتنبی، ۱۴۲۵: ۲۶۲\_۲۶۳)

### ۵- به کارگیری صور خیال

نور پیشانی ممدوح (نصیرالدین) همچون چراغی است (تشبیه مفرد) که سبب هدایت مردم از ظلمت گمراهی است، به سان آتشی که بر قلّه کوه گذاشته شود:

سَارَ الدُّجَى يَهْتَدِي فِي نُورِ عُرَّتِهِ      كَأَنَّمَا نُورُهُ نَارٌ عَلَى عِلْمٍ  
(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۵۳)

و شاعر این تشبیه را از کلام خنساء (۲۴ ه. ق.) به عاریت گرفته است:

وَإِنَّ صَخْرًا لَتَأْتَمَّ الْهَدَاةُ بِهِ      كَأَنَّهُ عِلْمٌ فِي رَأْسِهِ نَارٌ  
(خنساء، ۱۴۱۴: ۲۲۷)

همه انسان‌ها به فضل ممدوح معترفند و نعمت ممدوح (بهاء‌الدین) مثل پرتو خورشید بر هیچ کس پوشیده نیست (تشبیه ضمنی):

يُقَرُّ بِفَضْلِهِ كُلُّ الْبَرَايَا      وَهَلْ يَخْفَى ضِيَاءُ الشَّمْسِ كَلًّا  
(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۷۳)

همین مفهوم در شعر ابوالعلاء المعری نیز وجود دارد:

وَ قَدْ سَارَ ذِكْرِي فِي الْبِلَادِ فَمَنْ لَهُمْ      يَا خِفَاءَ شَمْسٍ ضَوْوُهَا مُتْكَامِلٌ  
(المعری، بی تا: ۵۶)

دشمنان مشکین مو با شمشیرهای تیز و بران و از غلاف کشیده شده با ممدوح (ابوالحسن علی بن سائب) در میدان رزم به جنگ می‌پردازند:

تُنَافِسُهُ بِيضُ الصَّفَائِحِ كُلُّهَا إِذَا      هَزَّهَا فِي الرَّوْعِ سُودُ الذَّوَائِبِ  
(دعویدار قمی، ۱۳۶۵: ۸۲)

«بِیضُ الصَّفَائِحِ وَ سُودُ الذَّوَائِبِ» (تضاد) را با مختصر تغییری، از ابوتمام به عاریت می‌گیرد:

بِيضُ الصَّفَائِحِ لَأَسْوَدُ الصَّحَائِفِ فِي      مُتُونِهِنَّ جَلَاءُ الشُّكِّ وَالرَّيْبِ  
(ابوتمام، ۱۴۱۳، ج ۱: ۳۲)

بنابراین م  
نوآور نبوده و  
نظر داشته‌اند.

صورتخیال، چندان  
مشهور عرب بدان

### ۶- نتیجه

وجود شباهت‌های لفظی و معنوی ابیات عربی رکن‌الدین با ابیات شاعران عرب، بیانگر این واقعیت است که وی در گزینش الفاظ و عبارات و مفاهیم شعری، فرهنگ عربی و دیوان شاعران عرب را الگوی سروده‌های خویش، قرار داده است. وی در شعر عربی، بیشتر به تضمین و اقتباس مضامین شعری از شاعران بزرگ عرب پرداخته و بیشترین تأثیر را از ابوتمام، متنبی، ابن‌الرومی و بوصیری داشته است. همه این‌ها، نشانه گسترده‌گی آگاهی وی از ادب عربی و شیفتگی وی نسبت به آثار منظوم عربی است. اما شعر فارسی این شاعر خالی از آن فضای خاص حاکم بر شعر عرب بوده و بیشتر رنگ و بوی شعر فارسی را داراست.

اثرپذیری از قرآن کریم و روایات اسلامی در دیوان شاعر حکایت از تعهد و پایبندی وی به دین و آموزه‌های دینی است. این تأثیرپذیری به انواع اقتباس لفظی، معنایی، واژگانی، تلمیح و تصاویر برگرفته از قرآن، صورت گرفته است.

کاربرد صور خیال در شعر رکن‌الدین دعویدار کمی کم و سست مایه است. موارد اندک صور خیال در شعر او تقلیدی از شعر عربی است. بنابراین، مدایح وی از این نظر، نظم است نه شعر؛ زیرا شعر علاوه بر شرط «وزن و قافیه»، باید منبعث از احساس و تخیل بوده، در صورتی که بیشتر ستایشنامه‌های وی، از احساس و تخیل عمیق بی‌بهره است و بیشتر، تقلید از شاعران متقدم عرب است. مکتب ادبی وی را می‌توان در کاربرد آرایه‌های ادبی همچون طباق، جناس، جمع مکسر، غلو، مبالغه، تلمیح و لزوم ما لایلزم خلاصه کرد.

### کتابنامه

#### ۱. قرآن کریم.

۲. ابوتمام، حبیب بن اوس (۱۴۱۳ق)؛ دیوان ابی تمام، شرح: الخطیب التبریزی، ج ۱ و ۲، تحقیق: راجی الاسمر، بیروت، دارالکتاب العربی، ط ۱.

۳. ابن بابویه الرازی، منتجب‌الدین علی (۱۳۶۶ هـ ش)؛ **الفهرست**، تحقیق و مقدمه: جلال‌الدین محدث، قم، نشر کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول.
۴. ابن‌الجهم، علی (۱۴۱۱ق)؛ **دیوان علی بن‌الجهم**، تحقیق: خلیل مردم بک، بیروت، دار صادر، ط ۱.
۵. ابن‌حمدیس، عبد‌الجبار بن ابی بکر (بی تا)؛ **دیوان ابن‌حمدیس**، تصحیح: د. احسان عباس، بیروت، دار صادر.
۶. ابن‌الرومی، ابو‌الحسن علی بن‌العباس بن جریج (۱۴۱۵ق)؛ **دیوان ابن‌الرومی**، شرح: احمد حسن بسج، ج ۱، بیروت، دارالکتب‌العلمیه، ط ۱.
۷. ابن‌قلاکس، ابو‌الفتوح (۱۴۰۸ق)؛ **دیوان ابن‌قلاکس**، تحقیق: سهام الفریح، الكويت، مكتبة المعلا، ط ۱.
۸. ابن‌المعتز، عبد‌الله بن محمد (۱۴۲۴ق)؛ **دیوان ابن‌المعتز**، شرح: مجید طراد، ج ۲، بیروت، دارالکتب‌العربی ط ۱.
۹. الإربلی، بهاء‌الدین (۱۹۸۴م)؛ **التذکره‌الفخریه**، تحقیق: نوری حمودی و...، بغداد، المجمع‌العلمی‌العراقی، ط ۱.
۱۰. امرؤ‌القیس (۱۴۱۳ق)؛ **دیوان امرؤ‌القیس**، تحقیق: محمدرضا مروه، بیروت، الدار‌العالمیه، ط ۱.
۱۱. البستانی، فواد افرام (۱۴۲۸ق)؛ **المجانی‌الحديثه عن مجانی‌الأدب شیخو**، قم، انتشارات ذوی‌القربی، ط ۴.
۱۲. البوصیری، شرف‌الدین (۲۰۰۴م)؛ **دیوان البوصیری**، بیروت، دارالکتب‌العلمیه، ط ۲.
۱۳. جاجرومی، بدرالدین (۱۳۵۷ش)؛ **مؤنس‌الأحرار فی دقائق‌الأشعار**، تصحیح: میر صالح طیبی، ج ۲، تهران، امیرکبیر، چاپ اول.
۱۴. الخنساء (۱۴۱۴ هـ ق)؛ **دیوان الخنساء**، شرح: ابو‌العباس ثعلب، بیروت، دارالکتب‌العربی، ط ۱.
۱۵. دعوی‌دار قمی، رکن‌الدین (۱۳۶۵ ش)؛ **دیوان رکن‌الدین دعوی‌دار قمی**، تصحیح: علی محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.

١٦. الذبياني، النابغه (١٤٢٧ ق)؛ ديوان النابغه الذبياني، شرح: حنا نصرالحتي، بيروت، دار الكتاب العربي، ط ١.
١٧. الزركلي، خيرالدين (١٩٩٠ م)؛ الاعلام، ج ١، بيروت، دارالعلم للملايين، ط ١.
١٨. الشنفرى (١٤١٧ ق)؛ ديوان الشنفرى، شرح: اميل بديع يعقوب؛ بيروت، دارالكتاب العربي، ط ١.
١٩. صفا، ذبيح الله (١٣٧١ ش)؛ تاريخ ادبيات در ايران، ج ٣، تهران، انتشارات فردوس، چاپ پانزدهم.
٢٠. الطايي، حاتم (بدون تاريخ)؛ ديوان حاتم الطايي، بيروت، دار صادر، ط ١.
٢١. طرفة بن العبد (١٤٢٥ ق)؛ ديوان طرفه بن العبد، شرح: سعدى الضناوى؛ بيروت، دارالكتاب العربي، ط ١.
٢٢. فلكى شروانى، نجم الدين (١٣٤٥ ش)؛ ديوان فلكى شروانى، تصحيح: شهاب طاهرى، تهران، كتابفروشى ابن سينا، چاپ اول.
٢٣. قروينى، عبدالجليل (١٣٥٨ ش)؛ نقض، تصحيح: جلال الدين ارموى، تهران، انجمن آثار ملي، چاپ دوم.
٢٤. ليبدن ربيعه (١٤١٤ ق)؛ ديوان ليبدن ربيعه، شرح: الطوسى، تحقيق: حنا نصرالحتي، بيروت، دار الكتاب العربي، ط ١.
٢٥. المتنبى، ابو الطيب (١٤٢٥ ق)؛ ديوان ابى الطيب المتنبى، شرح: على العسيلي، بيروت، الاعلمى للمطبوعات، ط ١.
٢٦. المجلسى، محمد باقر (١٤٠٤ ق)؛ بحار الأنوار، ج ١٢، بيروت، الوفاء، ط ١.
٢٧. المعرى، ابو العلاء (بى تا)؛ ديوان سقط الزند، شرح: ن-رضا، بيروت، دار و مكتبة الحياة، ط ١.
٢٨. الميدانى، ابو الفضل (٢٠٠٣ م)؛ مجمع الأمثال، ج ١ و ٢، بيروت، دار ومكتبه الهلال، ط ٢.
٢٩. نورى، محدث (١٤٠٨ ق)؛ مستدرک الوسائل، ج ٣ و ١٢، قم، مؤسسه آل-البيت، ط ١.
٣٠. هدايت، رضاقلی خان (١٣٨٢ ش)؛ مجمع الفصحاء، به كوشش: مظاهر مصفا، ج ٢، تهران، انتشارات اميركبير، چاپ دوم.